

# زبان قرآن

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

طبق آیات اول سورة الرحمن خلقت انسان با تعلیم قرآن و تعلیم بیان در صدر نعمت های غیر قابل تکذیب الهی جای گرفته است .

«بیان» یعنی چه؟ بیان به معنی انتقال اطلاعات است و اصولاً انسان با همین انتقال اطلاعات یعنی دریافت ها و برداشت ها و شنیده ها و دیده ها انسان شده است . انتقال تجارب کوچک کارهای دستی و تراکم آن تجارب به صنایع عظیم منتهی گردیده است و انتقال شناخت های هر فرد به دیگری و انبوه شدن آن ، مجموعه دانش های انسانی را پدید آورده است .

تعلیم قرآن نیز از همین مقوله است . پیغمبر خود نخستین فراگیرنده و نیز تعلیم دهنده قرآن بوده است . صحابه (علی قدر مراتبهم) هر یک همین نقش را داشته اند . هر مسلمانی به سهم خود می تواند از مایده قرآنی ، لقمه بردارد و در محدوده ای از دلالات عقل پسند و دلپذیر از قرآن ، الهام بگیرد و به رشته «بیان» بکشد .

بیان قرآنی به «عربی مبین» و به «لسان قوم» بوده تا دریافت آن آسان باشد . درعین آنکه مراتب فهم نیز مختلف است و قرآن برای همه نسل ها و عصرها قابل استفاده است ، در این جا می خواهیم «عربی مبین» و «لسان قوم» را توضیح دهیم .

قبایل عرب پیش از اسلام دارای لهجه های مختلف بوده اند به طوری که بعضی لهجه های یکدیگر را نمی فهمیدند و این تفاوت لهجه ها بین عرب شمالی و جنوبی (عدنانی و قحطانی) بعد از اسلام هم باقی بوده چنان که ابو عمرو بن علاء قاری معروف و راویه و لغت شناس نام آور گفته است : «لیست عربیتهم بعربیتنا» . در یک محدوده زمانی دو بیست ساله تا ظهور اسلام (قرن

پنجم و ششم میلادی) عواملی پیش آمد که لهجه عرب‌ها به همدیگر نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد و از آن میان یک لهجه (که لهجه قریش باشد) برتری یافت و به نام «العربیة الفصحی» یا همان «عربی مبین» شناخته گردید.

آن عوامل چه بود؟

می‌دانیم که تجارت شرق به غرب از طریق جاده ابریشم (چین ← تن ← ترکستان ← شمال ایران ← ترکیه فعلی ← سوریه ← مدیترانه) صورت می‌گرفت اما در قرن پنجم و ششم میلادی قسمت وسیعی از این مسیر، در معرض تعرض هون‌ها (هپتالیان) واقع شد و ناچار بایستی تجارت شرق دور و شرق (چین و هند) به اروپا از راه دیگری صورت می‌گرفت و آن راه دریایی بحر عمان و خلیج فارس بود. به این شرح که کالای گرانبهای چین و هند (ادویه، عطریات، سنگ‌های قیمتی، ابریشم، فولاد...) از طریق دریایی تا بحر عمان می‌آمد و در آن جا از کشتی پیاده می‌شد و از ساحل جنوبی خلیج فارس به طور اریب بر پشت شتر، عربستان را قطع می‌کرد و از مکه به جده حمل می‌گردید و از آن جا مجدداً بار فایق می‌شد و از تنگه سوتز (که در آن موقع هم باز بود ولی به وسعت فعلی نبود)، به مدیترانه حمل می‌گردید. طریق دیگر، این بود که کشتی حامل کالاهای سبکبار و گران قیمت شرق و شرق دور، داخل خلیج فارس شود و در بندر اُبله (محل بصره فعلی) بار خود را تخلیه کند و بارها از طریق زمینی به سوریه حمل گردد. در هر دو صورت صاحبان کالا ناچار بودند از عرب‌ها و شتران‌شان برای حمل و حفاظت کالاها استفاده کنند. این تجارت خارجی جهانی، قبایل مسیر این کاروان‌ها را به هم نزدیک و باهم آشنا ساخت. کاروان‌ها اکثراً تحت هدایت قریش بود چرا که قرشیان سیادت مذهبی داشتند و بر مکه که بزرگ‌ترین معبد مشترک عرب‌ها در آن بود مسلط بودند. یکی از راه‌های برتری یافتن لهجه قریش همین سیادت تجاری قریش است.

عرب‌ها خود نیز سالی دوبار (تقریباً یکی در زمستان و یکی در تابستان) برای حج و عمره به مکه می‌آمدند و از فرصت ماه‌های حرام (ذیقعه، ذیحجه، محرم و رجب) استفاده می‌کردند تا در مکان حرام و زمان حرام بتوانند هم زیارت و هم خرید و فروش کنند و هم قراردادهای لازم را ببندند. در ضمن شاعران و خطیبان می‌توانستند از این فرصت برای هنرنمایی سود ببرند. این شعرها و سخنرانی‌ها برای آن که بیش‌تر مایه استفاده و انتقال گردد، لازم بود که به لهجه قریش که نزدیک به فهم اکثر عرب‌ها گردیده بود، سروده شود و بیان گردد. بدین گونه، هم صاحبان لهجه‌های مختلف عربی کوشیدند به لهجه قریش نزدیک شوند و هم لهجه قریش، بسا تعبیرات

و واژه‌ها از لهجات مختلف عربی برگزیده بود و به نوبه خود در روند نزدیکی لهجه‌ها شرکت جسته بودند.

این همه مترادفات که در لغت عربی داریم و همچنین مشترکات و همچنین شواذ نحوی و نیز اختلاف قرائات قرآنی، این‌ها همه بقایایی از لهجه‌های مختلف عربی است. جالب این‌که آثاری از لهجه‌های عربی غیر قریش در خود قرآن هم داریم (مثلاً: بکه و مکه، سَلْ و اسأل). لهجه قریش هنگام نزول قرآن برتری نسبی داشت و پس از استقرار اسلام در جزیره العرب برتری مطلق یافت و اکنون لهجه قریش همان عربی است و عربی همان لهجه قریش است.

در این جا اشاره‌ای هم به لغات دخیل ضرور است. وجود لغات دخیل منافاتی با عربی بودن و «عربی‌مبین» بودن قرآن ندارد. بیش تر لغات دخیل به ترتیب از زبان‌های فارسی، سریانی، حبشی، عبری و عربی جنوبی (یمنی) است و لغاتی که فی‌المثل از هندی و یونانی و لاتین و قبطی ... در عربی قریش و عربی قرآن مشاهده می‌شود از طریق یکی از زبان‌های پیش‌گفته وارد شده است. یعنی فی‌المثل لغت هندی «زنجبیل» از طریق فارسی و لغت لاتینی یا یونانی «بلد» و «قلم» از طریق سریانی و لغت قبطی «پناه، پتاح، ← فتاح» احتمالاً از راه حبشی وارد عربی شده است. در مورد لغات عبری ناگفته پیداست که مفاهیم مشترک دینی بین تورات و قرآن واژه‌های مشابه و حتی مشترکی را اقتضا و تقاضا می‌کرده است.

عرب‌ها با ایرانیان ارتباط داشتند، چه از طریق یمن و چه از طریق حیره و چه از طریق نجد. حتی ایران از راه حوزه تمدنی حرّان نیز تا حدّی روی عرب‌ها تأثیر گذاشته است. گرچه خود منطقه حران (نصیبین) بارها میان ایران و روم دست به دست شده است.

زبان سریانی، زبان علمی و مذهبی هلال خصیب و خاورمیانه بود. طبیعی است که در زبان عربی به ویژه لهجه قریش اثر بگذارد، زیرا بین عرب‌ها، قریش کم‌تر از دیگران منزوی بودند و بیش از همه مرادده با همسایگان داشتند.

مردم حبشه ارتباط همسایگی چه به صورت جنگ و چه به صورت صلح با عرب‌ها داشتند و در آستانه نزول قرآن بسیاری حبشی در مکه می‌زیستند که از آنان به «احباش» تعبیر می‌شود (البته کلمه «احایش» را به توده درهمی از افراد قبایل مختلف نیز تعبیر کرده‌اند). حبشیان مکه مزدور سران قریش بودند. یکی از نخستین مسلمانان و یکی از یاران راستین پیامبر ﷺ بلال حبشی بود. همچنین «ام‌ایمن» دایه پیغمبر نیز حبشی بود.

قدر مسلم این است که با وجود این لغات دخیل در قرآن، معاصران پیغمبر و مخاطبان

قرآن، قرآن را می فهمیده اند و تعبیرات قرآنی صاف و سراسر است بوده است («غیر ذی عوج»  
سوره زمر آیه ۲۸)

زبان عربی به برکت قرآن توانست نعم البدل تمام زبان های منطقه شود و مهم ترین زبان علمی و ادبی و مذهبی خاورمیانه گردد. و البته کوشش ملل مسلمان (خصوصاً ایرانیان) در بارور ساختن و گسترش بخشیدن به زبان عربی و تقویت آن (به عنوان خدمت به اسلام و قرآن) نقش اساسی در این زمینه داشته است.

در پایان این گفتار که در آن کمال اختصار به عمل آمد توضیحی راهگشا ضرور است و آن اینکه وقتی گفته می شود قرآن به «لسان قوم» نازل شده (سوره ابراهیم آیه ۴) تنها بدین معنی نیست که قرآن عربی است بلکه مراد این است که قرآن از زبان آسانی بیان (رك: كشف الآيات: یسرنا) و از راه تساهل و تسامح همان تعبیرات جاری عرب ها را به کار گرفته است. مثلاً عرب ها از باب تغلیب خطاب شان با مذکر بود، قرآن هم همین روش را در پیش گرفت. غالب آیات احکام خطاب به مردان است نه این که زن ها مشمول آن احکام نباشند. جالب است که در شأن نزول آیه ۳۵ از سوره احزاب آمده است که چون زنان نزد پیغمبر آمدند که چرا از مردان مؤمن ستایش شده است و از ما نشده، این آیه نازل شد. اما آیه ای که نخست آمد و به سیاق مذکر است آیه هفدهم از آل عمران است. از مواردی که قرآن رعایت تعبیرات عرب ها را فرموده، مؤنث آوردن «شمس» و مذکر انگاشتن قمر است که ضرر به جایی نمی زند و خود ریشه در معتقدات بسیار کهن جاهلیت دارد، و فی الواقع نه ماه نرینه است و نه آفتاب مادینه. البته آن جا که عرب ها فرشتگان را دختران خدا فرض می کردند و قرآن صریحاً پندارشان را رد کرده چرا که بعضی همان «دختران خدا» را می پرستیدند و مبارزه با شرك از مهم ترین اهداف قرآن است.

عرب ها شیاطین را الهام دهنده شاعران می دانستند قرآن با تعریض به شاعرانی گنه کار که به مهاجران تهمت می زدند و مسلمانان را هجو می کردند می فرماید: «هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین؟ تنزل علی کل افاک ائیم...» و این در جواب مشرکان است که وحی الهی را الهام شیطانی لقب می دادند: وما تنزلت به الشیاطین، وما ینبغی لهم وما یستطیعون (شعراء ۲۶/۲۲۱ و ۲۱۰). و این از باب جدل است یعنی درست فرض کردن مسلمات خصم و به کار بردن آن مسلمات او به زبان او، که از جمله روشهای مورد توصیه قرآن همین است: وجاد لهم بالئی هی احسن (نحل ۱۶/۱۲۵).

در بعضی اوقات، سخن چنان جاری معجری انصاف است که از لطف بیان، انسان حیرت

می کند: ... وَاَنَا اِوَاكِم لَعْلَى هَدَى اَوْ فِى ضَلَالٍ مَبِينٍ (سبأ/ ۲۴/۳۵) مگر نعوذ بالله پیغمبر در حقانیت و رهیافتگی خود و گمراهی خصم شک دارد! ابدأ این جز رعایت لسان قوم و تعبیرات روزمره و همراهی کردن با طرف برای اقناع او چیز دیگر نیست. و نیز در این مایه است حکایت آن چه صاحبان ادیان برحق و آسمانی پیشین درباره بزرگان خود از آیات و معجزات قایل بودند، بی آن که نظیر آن ها را برای پیغمبر اسلام بیاورد. بلی هر جا که یهودیان و مسیحیان برای پیشوایان خود شؤنی شرك آمیز مدعی می شدند (مثل این که عزیر یا عیسی را پسر خدا می نامیدند) قرآن به لحاظ مبارزه با شرك آن ادعاها را به سختی رد کرده است. همچنین هر جا که قصص ادیان پیشین نسبت ناروایی به انبیاء و اولیاء داده است، قرآن آن قصه ها را پیراسته بلکه به محاسن آراسته است. برای مثال قصه نوح، ابراهیم، لوط، داود و سلیمان ... را در تورات و قرآن مقایسه کنید. نمونه جالب داستان خلقت آدم است که قرآن، آن را از جهات زشت و زننده پاک کرده (مثلاً: اینکه «خدا از خلقت پشیمان شد» سفر پیدایش، ۶/۶). اما اصل داستان را آورده است. اقدام قرآن در تصفیة قصص یهود و مسیحیان چنان پیشرو و جلوتر از اندیشه زمان بود که مسلمین، بعدها برای تفسیر آن قصص، به اسرائیلیات روی آوردند!

بعضی آیات متشابه قرآن که قرن ها مایه بحث متکلمان و محل اختلاف فرق و مذاهب بوده است، با این بیان قابل فهم و توجیه است و نیاز به راه دور رفتن نیست. الرحمن علی العرش استوی (طه / ۵/۲۰) در کتاب اول پادشاهان باب ۲۲ آیه ۱۹ آمده است: خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم و در کتاب اشعیاء باب ۶ آیه اول آمده است: خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود.

آیه شریفه جاء ربك والملك صفًا صفًا (فجر ۲۲/۸۰) را چنین معنی کرده اند: «جاء (امر) ربك» می توان پرسید: این مضاف محذوف را از کجا فرض کرده اید؟ بد نیست به یاد آوریم که آمدن پروردگار و ملائک از اقتراحات مشرکان بوده است: وقالوا لن نؤمن لك حتى... او تأتي بالله والملائكة قبيلاً (اسراء / ۱۷/۹۰-۹۲) در سورة نحل آیه ۳۳ می خوانیم: هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة او يأتي امر ربك.

و نیز آنچه در اصطلاح آیات تشبیهی قرآن می نامند (در مقابل آیات تنزیهی) جز رعایت لسان قوم و تعبیرات جاری، محمل معقولی ندارد. بگذریم از این که عرفا گفته اند: حقیقت در جمع تشبیه و تنزیه است و عبارت «لیس کمثله شیئی» را جامع هردو جهت دانسته اند. به راستی اگر حقایق عالیّه بخواهد بیان شود باید متزل گردد تا مفهوم مخاطبان معاصر قرآن و نسل های بعد

باشد طریق و چاره‌ای جز کاربرد همین الفاظ نبوده است اگر «قدم» و «اصیح» و «انامل» و «نواجذ» که در بعضی احادیث برای خدا آمده منکر شویم با کلمه «یدالله» که در قرآن آمده است چه کنیم؟ به قول شیخ محمود شبستری:

چو محسوس آمد این الفاظ مسموع  
معانی هرگز اندر حرف ناید

نخست از بهر محسوس اند موضوع  
که بحر قلزم اندر ظرف ناید

استعارات و کنایه‌های قرآنی هم ازین مقوله است: ... و جدا فیها جدا رأی برید ان ینقض (کف) (۷۷/۱۸) چنانچه در گفت و گوی روزمره می‌گوییم: «این دیوار می‌خواهد خراب شود» یا «توب پینگ پونگ می‌خواست به چشم من بخورد». همچنین است بعضی تشبیهات قرآن: ... شجرة الزقوم... تخرج فی اصل الجحیم، طلعتها کانه رؤس الشیاطین (صافات / ۳۷-۶۲-۶۴). در ذهن شنونده سر شیاطین به زشتی و وحشتناکی موصوف است و میوه زقوم به آن تشبیه شده است و این چیزی نیست جز همان مماشات با تصورات اهل زبان؛ عرب، سابقه چنین تشبیهی را داشته است چنانکه امرء القیس نیزه را به نیش غول مانند می‌کند:

أیقتلنی والمشر فی مضاجعی  
ومسنونة زرق کأنیاب أغوال

و بر همین قیاس است استعمال کلماتی چون کید، مکر، اضلال، انتقام و غضب درباره باری تعالی که جز بر نوعی مجاز نمی‌توان حمل کرد.

و از همین قبیل است آیه من الذلذی یقرض الله قرضاً حسناً (رك: كشف الآيات، ماده «قرض»). و اعلام تاریخی و جغرافیایی در قرآن نیز چون غالباً ذکر آن‌ها مقصود با الاصاله نیست بلکه برای بیان مقصد دیگری همچون نصیحت و عبرت و تشویق یا تنبیه است، لذا اگر بر مشهور و معروف و معهود نزد مخاطبان اکتفا شده باشد عجیبی نیست و اشکالی ندارد. فی المثل برای کسی که داستان طوفان نوح را می‌خواند چه فرق دارد که «الجودی» مذکور در آیه ۴۴ سوره هود منطبق با آزارات باشد یا در منطقه موصل باشد یا اصلاً اسم خاص نباشد بلکه اسم عام کوه (= الجبل) باشد. متقابلاً قرآن پیش بینی مشخصی کرده است که چند سال بعد از غلبه ایران بر روم، روم بر ایران غلبه خواهد کرد (رك: تفاسیر آیات اول سوره روم). این مورد با تاریخ کاملاً تطبیق می‌کند چون صحت این واقعه خود موضوعیت دارد نه این که صرفاً طریقت برای هدف دیگری داشته باشد، و از همین جهت است که مفسران آیات اول سوره روم را از اخبارهای غیبی قرآن شمرده‌اند.

البته راجع به رعایت «لسان قوم» در قرآن به کلیات قضیه اشاره شد و امثله و شواهد بسیار محدودی ارائه گردید. هر کس با تصفح و تعمق در قرآن می‌تواند نمونه‌های دیگر و بهتری بیابد و دریابد.